

## السؤال الأول و جوابه

### سؤال اول و جواب آن

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

اللهم صلّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

(وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ)، ما معنى هذا الآية، وهل لها علاقة بأصحاب المهدي (ع) أو المهديين؟

السلام عليكم ورحمت الله وبركاته

اللهم صلّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

(و اگر می خواستیم، از میان شما ملائکه ای قرار می دادیم که در زمین خلافت

کنند). معنای این آیه چیست؟ آیا با یاران مهدی (ع) یا مهديين، ارتباطی دارد؟

الجواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

(وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ \* وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ \* وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ) [الزخرف: 57 - 61].

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم  
تسليماً كثيراً

(وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می‌شود، قوم تو از آن مثال، باز می‌دارند و (در پاسخ) می‌گویند: آیا خدای ما بهتر است یا او؟ آنها این سخن را برای مُجادله می‌گویند، بلکه آنها قومی هستند که (با تو) دشمنی می‌کنند. فرزند مریم، بنده‌ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند، و این قرارداد الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، نسبت به آن شک نکنید، و از من دنباله روی کنید که این است راه مستقیم) [17].

قریش و العرب كانوا يجادلون بمغالطة يصيغونها على أنها سؤال يطلبون جوابه من محمد (ص)، وسؤالهم يقارن بين ألوهية أصنامهم التي يدعونها وألوهية عيسى التي يدعيها المسيحيون لعيسى (ع)، في حين أن المسؤول (ص) الذي ينكر عليهم تأليه الأصنام أيضاً لا يقر بألوهية عيسى (ع) المطلقة، بل يقول إن عيسى (ع) إنسان وعبد من عباد الله وخليفة من خلفاء الله في أرضه، ولهذا وصف الله حالهم بأنهم مجادلون، حيث إن السؤال مبني على فرض غير صحيح ولا يقره ولا يقول به المسؤول، وهذا الأسلوب يستخدمه أئمة الكفر دائماً عندما يجدون أن أدلة الدعوة الإلهية قد أخذت بأعناقهم فيصيغون سؤالاً مبنياً على مغالطة وفرض غير صحيح لا يقره ولا يقول به المسؤول ليشكلون على الدعوة الإلهية ويطلبون جواباً لمغالطتهم وسؤالهم الخاطئ والمبني على الخطأ، وهؤلاء جوابهم يكون في بيان أن السؤال مبني على فرض خاطئ ليتضح أنهم مجرد مجادلين كما وصفهم القرآن: (مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ).

قریش و عرب، به صورتی مغالطه‌آمیز، مُجادله می‌کردند و این مجادله را در قالب سؤالی که پاسخ آن را از محمد (ص) درخواست می‌کردند، مطرح می‌نمودند. سؤال آنها قیاسی بود بین الوهیت (خدا بودن) بت‌هایشان که مخاطبشان بود و خدا بودن

عیسی (ع) که مسیحیان برای عیسی (ع) مدعی هستند، در حالی که فرد سؤال شونده (ص)، همان طور که خدا بودن بت‌ها را انکار می‌کند، خدا بودن مطلق عیسی (ع) را نیز منکر می‌شود؛ حتی می‌گوید که عیسی (ع) انسان و بنده‌ای از بندگان خدا و خلیفه‌ای از خلفای خدا در زمینش می‌باشد. به همین جهت خداوند حالت آنها را به «جَدَلِ كُنْه» توصیف نموده است؛ زیرا سؤال آنها، بر مبنای فرضی غیر صحیح بنا شده است و فرد سؤال شونده، نه به آن اقرار می‌کند و نه آن را قبول دارد. این روشی است که امامان کفر (پیش‌روهای کفر) به طور مرتب از آن استفاده می‌کنند؛ وقتی که می‌بینند، دلایل دعوت الهی آنها را ملزم نموده است، سؤالی مبنی بر فرضی غیر صحیح و مغالطه‌آمیز مطرح می‌کنند که فرد سؤال شونده، نه به آن اقرار می‌کند، و نه آن را قبول دارد، تا بر دعوت الهی اشکال بگیرند. آنها پاسخی برای مغالطه و سؤال اشتباه خود می‌خواهند که بر یک مبنای غلط پایه‌گذاری شده است. پاسخ این افراد به این صورت است که سؤال، بر فرضی اشتباه پایه‌گذاری شده است، تا روشن شود که آنها فقط قصد جدال دارند، همان طور که قرآن آنها را این گونه توصیف نموده است: (آنها این سخن را نمی‌گویند جز برای جدل بلکه آنها قومی ستیزه‌جویند).

ومن ثم انتقل النص الإلهي إلى القول: (وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ): أي لو نشاء لجعلنا منكم خلفاء - كالملائكة معصومين أنقياء أطهار - يخلفون الله سبحانه وتعالى بعد محمد (ص)، ويخلفون محمداً (ص) بعد انتقاله إلى الملائكة الأعلى، ويخلف بعضهم بعضاً، كما أنه سبحانه جعل قبل هذا عيسى (ع) عبد الله خليفة لله في أرضه، فالله سبحانه وتعالى قال عن عيسى (ع): (وَجَعَلْنَاهُ)، ثم قال: (لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ) والجعل فيهما واحد، (إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ @) وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ.... أي جعل عيسى (ع) مثلاً وقُدوةً وقائداً يقتدي به بنو إسرائيل ويتبعونه، ولو شاء الله لجعل منكم خلفاء في هذه الأمة تقتدون بهم وتعلمون منهم وتتخذونهم مثلاً يحتذى به كما جعل الله عيسى (ع) (مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ).

به این دلیل است که نص الهی به این سخن منتقل شده است: (و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند)؛ یعنی اگر می‌خواستیم از میان شما خلفایی قرار می‌دادیم، که مثل فرشتگان، معصوم و پاک هستند، تا بعد از محمد (ص)، جانشین خدای سبحان و متعال شوند و بعد از رفتن محمد (ص) به ملاء اعلیٰ، جانشین او شوند؛ بعضی از آنها جانشین بعضی دیگر شوند، همان گونه که خدای سبحان، قبل از این هم عیسی (ع) را بنده و خلیفه‌ی خدا در زمین قرار داد. خدای سبحان و متعال، در مورد عیسی (ع) فرموده است: «وَجَعَلْنَا» «او را قرار دادیم»، سپس فرمود: «لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ» «از میان شما قرار دادیم». عبارت «جَعَلَ» (قراردادن) در هر دو یکسان است. (او بنده‌ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم و اگر می‌خواستیم، از میان شما قرار می‌دادیم....)؛ یعنی عیسی (ع) به عنوان مثال، الگو و رهبری قرار داده شده است تا بنی اسرائیل به او اقتدا و از او دنباله‌روی کنند و اگر خداوند می‌خواست از میان شما، خلفایی در این امت قرار می‌داد تا به آنها اقتدا کنید و از آنها بیاموزید و آنها را به عنوان مثالی برای خود برگزید تا مثل آنها شوید، همان‌طور که خداوند، عیسی (ع) را (الگوی) قرار داد: (مثالی برای بنی اسرائیل).

وحقیقة أنّ العجب لا ینقضی ممن یسمّون أنفسهم مفسري القرآن، ویقولون إنّ المراد هنا هو "بدلاً منکم" [۱۸]، فلو کان یمكن أن تقلب المعانی بهذه الصورة القبیحة بإضافة ألفاظ تغیر معنی الكلام تماماً بحيث یقلب النفی إيجاباً والإیجاب نفیاً، لما بقي للكلام معنی، فكیف لعاقل أن یقول إنّ معنی (منکم) هو (بدلاً منکم)، هذا کمن یقول إنّ معنی (نعم) هو (لا)، ومعنی (لا) هو (نعم)؟!!!! فی حین أنّ عدّ فرد من الجن أو الإنس بأنه من الملائكة لسبب، کمشابهتهم فی الطاعة أو نقاء وطهارة باطنه أو لارتقائه معهم فی السماوات، قد ذکر فی القرآن، فالله قد عدّ إبلیس من الملائكة لأنه کان قبل أن یعصي وبحسب ارتقائه فی السماوات یحسب من الملائكة:

واقعاً تعجب از کسانی که خود را مفسر قرآن می‌نامند و می‌گویند منظور از «منکم» (از شما) در اینجا، «بدلاً منکم» (به جای شما) است، پایان ندارد [۱۹]. اگر قرار باشد، معانی (آیات) به این شکل زشت و قبیح، وارونه شود و به این گونه کلماتی را اضافه کنیم تا معنی جمله را به کلی تغییر دهد و «منفی» تبدیل به «مثبت» و «مثبت» تبدیل به «منفی» شود، دیگر برای جملات، معنایی باقی نمی‌ماند. چگونه فرد عاقلی می‌تواند بگوید معنای «منکم» (از شما)، «بدلاً منکم» (به جای شما) است؟! این درست مثل این است که فردی بگوید: معنای «بله»، «نه» است و معنای «نه»، «بله» است!!! در حالی که به حساب آوردن فردی از جنیان یا یک انسان به عنوان یکی از فرشتگان، دلیلی دارد، مثل مشابهت با آنها در اطاعت، پاکیزگی، طهارت باطن یا ارتقا به همراه آنها در آسمان‌ها. در قرآن، خداوند، ابلیس را به عنوان یکی از فرشتگان یاد کرده است، به این دلیل که ابلیس قبل از سرپیچی، و به سبب ارتقای در آسمان‌ها، از فرشتگان محسوب می‌شد:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى) [طه: ۱۱۶].

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) [البقرة: ۳۴].

(و زمانی که به فرشتگان گفتیم، به آدم سجده کنید، آنها سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد) [20] ،

(و زمانی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران بود) [21].

والجعل في الآيات المتقدمة هو نفسه الجعل الأول لآدم (ع) خليفة الله في أرضه (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) [البقرة: 30]، وهو نفسه جعل الله لداود (ع) خليفة في الأرض (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي

الأَرْضِ فَأَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ [ص: 26].

«جعل» (قراردادن) در آیات قبلی، همان اولین «جعل» (قراردادن) آدم (ع) به عنوان خلیفه‌ی خدا در زمینش است: (و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین، خلیفه‌ای قرار می‌دهم، (فرشتگان) عرض کردند: آیا فردی را قرار می‌دهی که در زمین فساد می‌کند و خون‌ها را می‌ریزد، در حالی که ما تو را حمد و تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. (خداوند) فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید) [22] و این مانند همان «جعل» (قراردادن) داوود (ع) توسط خداوند، به عنوان خلیفه‌ای در زمین است: (ای داوود! ما تو را به عنوان خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن، و از هوا (ی نفس) دنباله‌روی نکن که تو را از راه خدا بازمی‌دارد. افرادی که (انسانها را) از راه خداوند گمراه می‌کنند (و باز می‌دارند) به جهت فراموش کردن روز حساب، برایشان عذابی شدید است) [23].

فلو رتبنا الآيات وقرآناها بالتوالي سنجد أن القرآن ينص بوضوح على أن أمر الاستخلاف بدأ بآدم (ع) وهو مستمر بعد محمد (ص) (....) وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً..... يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ..... إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ..... وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ).

اگر آیات را کنار هم قرار دهیم و پشت سر هم بخوانیم، می‌فهمیم که قرآن به روشنی تأکید دارد که مسأله‌ی تعیین جانشین، از آدم (ع) آغاز شد و تا محمد (ص) ادامه دارد (....) و زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم.... ای داوود ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن.... (فرزند مریم)، فقط بنده‌ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم.... و اگر می‌خواستیم، از میان شما فرشتگانی را قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند).

وقد شاء سبحانه وتعالى وفعل ما أراد وجعل ملائكة في الأرض يخلفون بعد محمد (ص) كما أنه جعل عيسى سابقاً قبل محمد (ص)، وهؤلاء هم آل محمد (ص) الأئمة والمهديون. [٢٤]

خداوند سبحان و متعال خواست و آنچه را اراده نمود، به انجام رسانید و فرشتگانی در زمین قرار داد تا بعد از محمد (ص) در زمین خلافت کنند، همان گونه که عیسی (ع) را قبل از محمد (ص) قرار داده بود، و این (فرشته)ها، همان آل محمد (ع) هستند، امامان و مهديين [٢٥].

لهذا [٢٦] أتم سبحانه بقوله: (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ): أي إن هذا الجعل الإلهي (لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ) - والذي نقل بنص وصية محمد (ص) الوحيدة ليلة وفاته [٢٧]- عِلْمٌ يَعْرِفُ بِهِ دِينَ اللَّهِ الْحَقَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أي كما وصفه رسول الله (ص) بأنه كتاب عاصم من الضلال أبداً (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ) [٢٨]، والله يقول هو كذلك فلا تشكوا بأنه عاصم لكم من الانحراف والضللال عند ساعة القيامة الصغرى وظهور من يحتج بهذا النص، فمن يحتج بهذا النص فهو صاحبه وإلا لما صحَّ أن يوصف النص بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فلو لم يكن محفوظاً من الله أن يدعيه الكاذبون المبطلون حتى يدعيه صاحبه [٢٩] لكان وصفه بأنه عاصم من الضلال كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه.

از این رو [30]، خداوند سبحان سخنش را این گونه به پایان می‌رساند: (و این جعل (قرار دادن) الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، نسبت به آن شک نکنید، از من دنباله روی کنید، این راه مستقیم است) یعنی این «جعل» (قراردادن) الهی «لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ» (از میان شما قرار می‌دهیم) که تنها با متن وصیت محمد (ص) در شب وفاتش نقل شده است [31]، علمی است که به واسطه‌ی آن، دین حق خداوند، تا روز قیامت شناخته می‌شود، یعنی همان گونه که رسول الله (ص) آن را به «نوشتارِ بازدارنده از گمراهی تا ابد» توصیف کرده است «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ» (و این

جعل (و قراردادادن) الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)) [32]. خداوند می‌فرماید که این وصیت این گونه است، پس شک نکنید که هنگام ساعت قیامت صغری، این وصیت شما را از انحراف و گمراهی، بازمی‌دارد؛ (هنگام) ظهور فردی که با این نص احتجاج می‌کند. هر کسی که به این نص احتجاج نمود، صاحب آن است، وگرنه توصیف نص به این که فردی که به آن چنگ بزند را از گمراهی بازمی‌دارد، اشتباه است؛ بنابراین اگر از سوی خداوند از این که دروغ‌گوهای باطل، نتوانند آن را ادعا کنند، تا این که صاحب آن، وصیت را مدعی شود، مورد حفاظت نباشد [33]، این توصیف که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، دروغ و فریب دادن افراد مُکَلَّف برای پیروی از باطل محسوب می‌شود و این موردی است که از دانای راست‌گوی توانای حکیم مطلق، صادر نمی‌شود.

إذن، فلا تشكوا أنها ساعة القيامة الصغرى عندما يرفع. هذا الكتاب صاحبه (فَلَا تَمْتَرْنَ بِهَا)، فمن يرفع هذا الكتاب فهو صاحبه، فإذا كنتم تريدون النجاة من الضلال والانحراف اتبعوا محمداً (ص) بقبول وصيته التي أوصاها ليلة وفاته والتي فيها العلم الذي يكفيكم للنجاة أبداً، وفيها علم الساعة ومعرفة الحق عند القيام، وتشخيص المدعي عندما يرفع هذا الكتاب الموصوف بأنه عاصم من الضلال [34].

پس وقتی صاحب این نوشتار (وصیت) آن را آورد، شک نکنید که ساعت قیامت صغری فرا رسیده است: (به آن شک نکنید). هر فردی که این نوشتار را آورد، صاحب آن است، پس اگر می‌خواهید از گمراهی و انحراف نجات پیدا کنید، از محمد (ص) با قبول وصیتش که در شب وفاتش آن را نوشت، تبعیت کنید؛ وصیتی که علمی در آن است که باعث نجات شما تا ابد می‌شود؛ در آن علم ساعت و شناخت حق به هنگام قیام است، و همچنین تشخیص مدعی، هنگامی که این نوشتار بازدارنده از گمراهی را بیاورد. [35]



(وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) أي اتبعوا محمداً (ص) في نصه من الله على من يخلفونه من بعده.

(از من دنباله روی کنید، این راه مستقیم است)، یعنی از محمد (ص) در وصیتش که از جانب خداوند است به افرادی که بعد او جانشین او می‌شوند، پیروی کنید.

والوصية كتاب كتبه رسول الله (ص) في آخر لحظات حياته امتثالاً لقوله تعالى: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) [البقرة: 180]، ووصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به أبداً، وأؤكد في آخر لحظات حياته؛ لأنه نبي يوحى له فما يقوله في آخر لحظات حياته هو خلاصة رسالته وما يحفظ الدين بعده، فما بالك إذا كان مع شدة مرضه وأوجاع السم التي كانت تقطع كبده مهتماً أشد الاهتمام أن يكتب هذا الكتاب ويصفه بأنه عاصم من الضلال، فهذا الكتاب من الأهمية بمكان بحيث إن الله سبحانه وتعالى الذي كان يرحم محمداً (ص) إلى درجة أنه يشفق عليه من كثرة العبادة التي تتعب بدنه فيخاطبه بقوله: (طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) نجده سبحانه مع شدة رحمته بمحمد (ص) وإشفاقه عليه يكلف محمداً (ص) في آخر لحظات حياته أن يملي كتاباً ويصفه بأنه عاصم من الضلال على رؤوس الأشهاد رغم ما كان يعانيه محمد (ص) من آلام السم الذي كان يسري في بدنه ويقطع كبده [36].

وصیت، نوشته‌ای است که رسول الله (ص) آن را در آخرین لحظات زندگی‌اش به پیروی از سخن خداوند، نوشته‌است: «(هنگامی که وفاتتان برسد، بر شما واجب است، اگر خیر (و خوبی) به جای گذاشتید، به والدین و نزدیکان، وصیت نیکو کنید، (وصیت کردن) حقی است بر پرهیزگاران)» [37]، و (رسول الله (ص)) این وصیت را برای فردی که به آن چنگ زند، تا ابد، بازدارنده از گمراهی وصف می‌کند. تأکید می‌کنم، در آخرین لحظات زندگی‌اش؛ از آنجا که ایشان پیامبری است که به او وحی می‌شود، آنچه در آخرین لحظات زندگی‌اش می‌گوید، چکیده‌ی رسالتش و وسیله‌ای برای حفظ دین بعد از او می‌باشد. حال چه فکر می‌کنید، وقتی که ایشان، با شدت بیماریش و درد سم که کبدش را قطعه قطعه کرده است، بسیار اهتمام داشت تا این نوشتار را بنویسد و آن را به «وصیت بازدارنده از گمراهی» توصیف می‌کند؟! اهمیت این نوشتار به حدی است

که خداوند سبحان و تعالی که به محمد (ص) رحم می کند تا اندازه ای که از زیادی عبادتی که بدنش را به سختی می اندازد، به او خطاب می کند: (طه، ما این قرآن را نفرستادیم تا خود را به سختی بیندازی)، با این که می بینیم خدای سبحان با این شدت رحمتی که به محمد (ص) دارد و نسبت به ایشان مهربان است، ولی در آخرین لحظات زندگی ایشان، به او دستور می دهد تا نوشتاری بنویسد و آن را جلوی همه این گونه توصیف نماید: «نوشتار بازدارنده از گمراهی»؛ با وجود این که از سمّ، دردهای بسیاری متحمل شده است و سم در بدنش جریان دارد و کبد او را قطعه قطعه نموده است [38].

وهذه بعض النصوص التي وصف فيها الرسول محمد (ص) كتاب الوصية بأنه عاصم من الضلال وفي آخر لحظات حياته، ففي يوم الخميس أراد كتابته لكل الأمة وأراد أن يشهد عليه عامة الناس ولكن منعه جماعة وطعنوا في قواه العقلية وقالوا إنه يهجر (أي يهذي ولا يعرف ما يقول) [39]، فطردهم وبقي رسول الله بعد يوم الخميس إلى يوم وفاته الاثنين، فكتب في الليلة التي كانت فيها وفاته وصيته وأملاها على علي (ع) وشهدها بعض الصحابة الذين كانوا يؤيدون كتابتها يوم الخميس:

این بعضی از روایت هایی است که رسول (الله) محمد (ص)، نوشتار وصیت در آخرین لحظات زندگی اش را به بازدارنده از گمراهی توصیف می کند. در روز پنج شنبه می خواست وصیت را برای همه ی امت بنویسد و می خواست همه ی مردم را بر آن شاهد بگیرد، ولی گروهی او را بازداشتند و در قوای عقلانی ایشان طعنه زدند و گفتند: ایشان هذیان می گوید (یعنی هذیان می گوید و نمی فهمد، چه می گوید) [40]. پیامبر (ص) آنها را طرد نمود و رسول الله (ص) بعد از پنج شنبه تا روز وفاتش که دوشنبه بود، زنده بودند. در شبی که وفاتشان بود، وصیتش را نوشت و برای علی (ع) املا نمود و بعضی از صحابه را که نوشتن آن را در پنج شنبه تایید نمودند، شاهد بر آن گرفت:

## في كتب السنة:

عن ابن عباس، قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه فقال: ائتوني. اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبي نزاع، فقالوا ما شأنه؟ أهرج، استفهموه، فذهبوا يردون عليه، فقال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه، وأوصاهم بثلاث قال: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم وسكت عن الثالثة أو قال فنسيتها) [صحيح البخاري: ج ٤ ص ٤١٦٨].

در کتاب های اهل سنت:

ابن عباس می گوید: «روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای! درد به رسول الله (ص) فشار آورد، (و) فرمود: «برای من (قلم و کاغذی) بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». (آنها) دعوا کردند و نزد پیامبر نزاع جایز نیست. گفتند: پیامبر (ص) را چه می شود، آیا هذیان می گوید؟! به صورت سؤالی پرسیدند. (پیامبر (ص)) فرمود: «من را رها کنید. حالتی که من در آن هستم، بهتر است از آنچه شما مرا به آن می خوانید. شما را به سه مطلب وصیت می کنم: مشرکین را از جزیره العرب (شبهه جزیره ی عربستان) بیرون نمایید، از هیأت های بیگانگان همان طور که من پذیرایی می کردم، پذیرایی نمایید و...»، گفت: سومی را نگفت، یا من فراموش کردم.» [٤١]

عن ابن عباس، قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رؤيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ائتوني بالكثف والدواة، أو اللوح والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر) [صحيح مسلم - كتاب الوصية].

ابن عباس می گوید: «روز پنج شنبه و چه پنج شنبه ای! بعد از آن، اشک هایش جاری شد به گونه ای که برگونه هایش مثل دانه های مروارید می ریخت. (ابن عباس) گفت: رسول الله (ص) فرمود: «کثف و دواتی (یا لوح و دواتی) برای من بیاورید تا

برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، گفتند: رسول الله هذیان می گوید.» [۴۲]

في كتب الشيعة:

عن سليم بن قيس الهلالي، قال: (سمعت سلمان يقول: سمعت علياً (ع) بعد ما قال ذلك الرجل (عمر) ما قال وغضب رسول الله (ص) ودفع الكتف: ألا نسأل رسول الله (ص) عن الذي كان أراد أن يكتبه في الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان .....) [كتاب سليم بن قيس: ص 398].

در کتاب های شیعه:

سليم بن قيس می گوید: «از سلمان شنیدم که می گفت: از علی (ع) شنیدم، بعد از این که آن مرد (عمر) آن جمله را گفت و رسول الله (ص) خشمگین شد و کتف را انداخت: آیا از رسول الله (ص) در مورد چیزی که می خواست در کتف بنویسد، سؤال نکنیم؟! چیزی که اگر می نوشت هیچ فردی گمراه نمی شد و دو فرد هم اختلاف نمی کردند...!» [۴۳]

عن سليم بن قيس الهلالي، قال الإمام علي (ع) لطلحة: (أست قد شهدت رسول الله (ص) حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: "إنّ نبي الله يهجر" فغضب رسول الله (ص) .....) [كتاب سليم بن قيس: ص 211].

سليم بن قيس هلالی می گوید: امام علی (ع) فرمود: «ای طلحه! آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله (ص) کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت، گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: پیامبر خدا هذیان می گوید. رسول الله (ص) خشمگین شدند...» [44]

عن سليم بن قيس إنّ علياً (ع) قال لطلحة في حديث طويل عند ذكر تفاخر المهاجرين والأنصار بمناقبتهم وفضائلهم: (يا طلحة، أليس قد شهدت رسول الله

(ص) حين دعانا بالكثف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة بعده ولا تختلف فقال صاحبك ما قال إن رسول الله يهجر فغضب رسول الله (ص) وتركها؟ قال: بلى قد شهدته [الغيبة للنعماني: ص 81].

سليم بن قيس می گوید: علی (ع) در حدیثی طولانی که در آن ذکر تفاخر مهاجرین و انصار نسبت به مناقب و فضایل آنها است، به طلحه می فرماید: «ای طلحه! آیا شاهد رسول الله (ص) نبودی، هنگامی که از ما کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که باعث می شود امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند، ولی دوست تو آن سخن خود را گفت، (گفت: ) رسول الله (ص) هذیان می گوید. رسول الله (ص) خشمگین شد و آن (نوشته) را ترک کرد»، (طلحه) گفت: بله شاهد بودم. [۴۵]

وفي كتاب الغيبة للطوسي نقل النص الوحيد المروي للكتاب العاصم من الضلال الذي أراد رسول الله (ص) كتابته كما ثبت في أصح كتب السنة البخاري ومسلم، ومن نقل الوصية عن الرسول محمد (ص) هم آل محمد (ص):

در کتاب غیبت طوسی، تنها متنی که از نوشتار بازدارنده از گمراهی روایت شده است، وجود دارد؛ همان نوشتاری که رسول الله (ص) می خواست آن را بنویسد؛ نوشتاری که در صحیح ترین کتاب های اهل سنت، مثل بخاری و مسلم، وجود دارد. آل محمد (ع) وصیت را از محمد رسول (الله) (ص)، نقل فرمودند:

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكي الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين (ع)، قال: قال رسول الله (ص) - في الليلة التي كانت فيها وفاته - لعلي (ع): يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله (ص) وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الاثني عشر إماماً، سماك الله تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصديق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك. يا علي، أنت وصيي على أهل بيتي حيهم وميتهم، وعلى نسائي؛ فمن ثبتها لقيتني غداً، ومن طلقها فأنا بريء منها، لم ترني ولم أرها في عرصة القيامة،

وَأنت خلیفتی علی امتی من بعدی، فإذا حضرتک الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البر الوصل، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزکی المقتول، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه سید العابدین ذی الثنات علی، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه موسی الکاظم، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه علی الرضا، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقی، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه علی الناصح، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد (ص). فذلک اثنا عشر إماماً، ثم یكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلى ابنه أول المقربین (وفي مصادر أول المهديین)، له ثلاثة أسامي: اسم کاسمی واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنین [کتاب الغیبة - الشیخ الطوسی رحمه الله].

از ابی عبدالله جعفر بن محمد (ع) از پدرش باقر (ع) از پدرش زین العابدین (ع) از پدرش سید الشهداء (ع) از پدرش امیرمؤمنان (ع) از رسول خدا (ص) روایت شد که آن حضرت در همان شبی که شب رحلتش بود به علی (ع) فرمود: «ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور» و حضرت رسول اکرم (ص) وصیت خود را املا فرمود و علی (ع) می نوشت تا به این جا رسید که فرمود: «ای علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو ای علی اولین دوازده امام می باشی. خدای تعالی تو را در آسمان، علی مرتضی، امیرمؤمنان، صدیق اکبر، فاروق اعظم، مأمون و مهدی نامید و این نامها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من بر خاندانم هستی چه زنده باشند و چه مرده، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار می کند و هر یک را که تو طلاق دهی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید؛ و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر امتم هستی. هرگاه وفات رسید (خلافت) را به فرزندم حسن واگذار کن، که او برّ و وصول [۴۶] است. چون او وفاتش رسید آن (خلافت) را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد. چون هنگام وفات حسین رسید

آن (خلافت) را به فرزندش سید العابدین ذی الثّغفان علیّ [۴۷] بسپارد. چون هنگام وفات او برسد آن را به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون وفات او رسد آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی بن جعفر کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش علی رضا بسپارد؛ و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش محمد تقی واگذارد، و چون هنگام وفات او رسد آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد؛ و چون وفات او رسد آن را به فرزندش حسن فاضل واگذارد، و چون وفات او برسد آن را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمّد (ع) است، تسلیم می‌کند. ایشان دوازده امامند. بعد از آنها دوازده مهدی می‌باشند. پس وقتی که وفات او رسید آن را به فرزندش که نخستین مقربین (نخستین مهدیین) است می‌سپارد؛ و برای او سه نام است: يك نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سوّم او مهدی است و او اوّلین مؤمنان است» [۴۸].

ووصف الرسول له بأنه عاصم من الضلال أبداً يجعل من المحال أن يدعيه مبطل، ومن يقول إنّ ادعاءه من المبطلين ممكن فهو يتهم الله سبحانه بالعجز عن حفظ كتاب وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أو يتهم الله بالكذب؛ لأنه وصف الكتاب بأنه عاصم من الضلال أبداً، ومن ثم لم يكن كذلك !! أو يتهم الله بالجهل؛ لأنه وصفه بوصف لا ينطبق عليه جاهلاً بحاله، وحاشاه سبحانه من هذه الأوصاف وتعالى الله عما يقول الجاهلون علواً كبيراً.

این که رسول الله (ص) این وصیت را به (وصیت) بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف نموده است، محال است که فرد باطلی بتواند ادعای وصیت کند. هر فردی که بگوید: ادعای وصیت از سوی (مدعیان) باطل، امکان دارد، خدای سبحان را به ناتوانی از محافظت از نوشتاری متهم می‌کند که ایشان آن را برای فردی که به آن چنگ زند، بازدارنده از گمراهی می‌داند! یا خدا را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، چون خداوند این نوشتار را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف کرده است، و اگر

فرد (باطلی) بتواند ادعای وصیت کند، این نوشتار بازدارنده از گمراهی نخواهد بود!! و یا خدا را به نادانی متهم کرده است؛ چون خدا وصیت را به صفتی توصیف کرده است که بر آن منطبق نیست و خدا نسبت به آن نادان است! از خدای سبحان، این خصوصیت‌ها به دور است و خداوند، خیلی بلند مرتبه‌تر از آنچه این جاهلان می‌گویند، می‌باشد (تعالی الله عما یقولون الجاهلون علواً کبیراً).

فلا بد أن یحفظ العالم القادر الصادق الحکیم المطلق سبحانه النص - الذی وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسک به - من ادعاء المبتلین له حتی یدعیه صاحبه یتحقق الغرض منه، وإلا لکان جاهلاً أو عاجزاً أو کاذباً مخادعاً ومغریاً للمتمسکین بقوله باتباع الباطل. ومحال أن یكون الله سبحانه جاهلاً أو عاجزاً؛ لأنه عالم وقادر مطلق، ویستحیل أن یصدر من الحق سبحانه وتعالی الكذب؛ لأنه صادق وحکیم، ولا یمكن وصفه بالكذب، وإلا لما أمکن الركون إلى قوله فی شيء ولانتقض الدین.

در نتیجه، دانای توانای راست‌گوی حکیم مطلق سبحان، باید نصی که آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، برای هر فردی که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است، از ادعا نمودن توسط افراد باطل بازدارد، تا این که صاحب (اصلی) آن، مدعی آن شود و هدف از نص، محقق شود؛ والا خداوند، نادان، ناتوان یا دروغ‌گوی فریب‌کار است و افرادی که باتوجه به سخن او (به وصیت) چنگ زدند را به تبعیت از باطل، کشانده است. محال است که خدای سبحان، نادان یا ناتوان باشد، چون او دانا و توانای مطلق است، و محال است که از حضرت حق سبحان و تعالی، دروغ سر بزند، چون او راست‌گو و حکیم است، و نمی‌توان او را به دروغ‌گو بودن توصیف کرد، والا نمی‌توان در هیچ مسأله‌ای به سخنش اعتماد کرد، و دین از بین می‌رود.

ونص خلیفة الله فی أرضه علی من بعده مع وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسک به - نصاً إلهیاً [۴۹] - لا بد أن یكون محفوظاً من الله أن یدعیه الكاذبون المبتلون حتی یدعیه صاحبه وإلا فسیكون کذباً. وإغراءً للمکلفین باتباع الباطل، وهذا أمر. لا یصدر من العالم الصادق القادر الحکیم المطلق سبحانه.



نص خلیفه‌ی خدا در زمین نسبت به فرد بعد از خودش که آن را به بازدارنده از گمراهی برای افرادی که به آن چنگ بزنند، توصیف نموده است و نصی الهی است [۵۰]، باید از سوی خداوند، از ادعا نمودن توسط افراد دروغ‌گو و باطل، محافظت شود، تا این که صاحب (اصلی)، آن را ادعا کند، وگرنه به سبب امکان تبعیت از (مدعی) باطل، دروغ و فریب برای مکلفین محسوب می‌شود، و این (چنین متنی) از دانای راست‌گوی توانای حکیم مطلق سبحان صادر نمی‌شود.

فلو قال لك إنسان عالم بالغیب ومآل الأمور: إذا كنت تريد شرب الماء فاشرب من هنا وأنا الضامن أنك لن تسقى السم أبداً من هذا الموضع، ثم إنك سقيت في ذلك الموضع سماً فماذا يكون الضامن؟ هو إما جاهل، وإما كاذب من الأساس، أو عجز عن الضمان، أو اخلف وعده، فهل يمكن أن يقبل من يؤمن بالله أن يصف الله بالجهل أو بالكذب أو العجز أو خلف الوعد؟! تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

اگر انسانی که دانای به غیب و فرجام امور است، به تو بگوید: اگر می‌خواهی آب بنوشی، از اینجا بنوش و من تضمین می‌کنم که هیچ وقت در اینجا سم نباشد؛ سپس شما آنجا سم بنوشی، آن ضامن، چگونه فردی است؟ او یا نادان است، یا از پایه و اساس دروغ‌گو است یا از ضمانت کردن ناتوان است و یا خلف وعده نموده است! آیا کسی که به خدا ایمان دارد می‌تواند خدا را به نادانی، دروغ‌گویی، ناتوانی یا خلف وعده توصیف کند؟! خدا از این موارد، خیلی بالاتر است (تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً).

وقد تكفل الله في القرآن وفيما روي عنهم (ع) بحفظ النص الإلهي من أن يدعيه أهل الباطل، فأهل الباطل مصروفون عن ادعائه، فالأمر ممتنع كما قال تعالى: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ @ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ @ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [الحاقة: ٤٤ - ٤٦].

خداوند، در قرآن و روایاتی که از آنها (ع) وارد شده است، حفاظت از نص الهی را بر عهده گرفته است، تا این که اهل باطل نتوانند آن را ادعا نمایند. اهل باطل از ادعای

نص، به دور هستند؛ این رخدادی غیرممکن است، همان طور که خدای متعال فرموده است: (اگر او بعضی از سخنان (دروغ) را به ما نسبت دهد، با قدرت از او می‌گیریم، سپس رگ گردنش را می‌زنیم). [۵۱].

و مطلق التَّقْوَلِ على الله موجود دائماً ولم يحصل أن منعه الله، وليس ضرورياً أن يهلك الله المتقولين مباشرة، بل أنه سبحانه أمهلهم حتى حين، وهذا يعرفه كل من تتبع الدعوات الظاهرة البطلان كدعوة مسيلمة، فأکید ليس المراد في الآية مطلق التَّقْوَلِ على الله، بل المراد التَّقْوَلِ على الله بادعاء القول الإلهي الذي تقام به الحجة، عندها يتحتم أن يتدخل الله ليدافع عن القول الإلهي الذي تقام به الحجة، وهو النص الإلهي الذي يوصله خليفة الله لتشخيص من بعده والموصوف بأنه عاصم من الضلال؛ حيث إنَّ عدم تدخله سبحانه مخالف للحكمة، ومثال هذا القول أو النص: وصية عيسى (ع) بالرسول محمد (ص)، ووصية الرسول محمد (ص) بالأئمة والمهديين (ع) [۵۲].

«تَقْوَلِ» (دروغ بستن) به خدا، همیشه بوده است ولی خداوند از آن جلوگیری نکرده است، و ضروری نیست که خداوند، بعد از «گفتن»، سریعاً آنها را هلاک کند، بلکه خداوند سبحان، به آنها فرصتی می‌دهد، و این موضوعی است که در افرادی که دعوت‌هایی که باطل بودندشان روشن است را دنبال می‌کنند (مانند دعوت مسیلمه)، مشخص است. قطعاً منظور در آیه، صرفاً «تَقْوَلِ» (گفتن) نیست، بلکه منظور از «تَقْوَلِ» (و دروغ بستن) برخداوند، موردی از «تَقْوَلِ» است که فرد ادعای سخن الهی‌ای بکند که دلیل بر آن آورده شده است؛ اینجا است که قطعاً خداوند وارد (کار) می‌شود، تا از سخن الهی که دلیل بر آن آورده شده است، حمایت کند، و این نصی است که خلیفه‌ی خدا آن را (به مردم) می‌رساند تا خلیفه‌ی بعد از خودش شناخته شود، و آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، توصیف نموده است. عدم دخالت خدای سبحان به جهت حمایت از نصّ، مخالف حکمت است؛ مثال این سخن یا نص: وصیت عیسی (ع) به محمد رسول (الله) (ص) و وصیت محمد رسول الله (ص)، به امامان و مه‌دیین می‌باشد [۵۳].

فالآية في بيان أنّ هذا التقول ممتنع، وبالتالي فالنص محفوظ لصاحبه ولا يدعيه غيره، وتوجد روايات تُبيّن أنّ الآية في النص الإلهي على خلفاء الله بالخصوص، فهو نص إلهي لا بد أن يحفظه الله حتى يصل إلى صاحبه، فهو نص إلهي محفوظ من أي تدخل يؤثر عليه سواء كان هذا التدخل في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، أم في مرحلة - أو مراحل - وصوله إلى الخليفة الذي سيدعيه [٥٤].

آیه بیان می‌دارد که این نوع «تقول» (ادعا)، ممتنع (غیرممکن) است و در نتیجه نص برای صاحبش مورد حفاظت است و فردی غیر از او ادعای آن را نمی‌کند. روایاتی وجود دارد که روشن می‌کند، این آیه، اختصاصاً مربوط به نص الهی بر خلفای الهی است. این نص الهی است که خداوند باید از آن محافظت کند، تا به صاحب آن برسد، و این نصی الهی است که از هر دخالتی که روی آن تاثیر بگذارد، محفوظ است، چه این دخالت در مرحله‌ی انتقال این وصیت به خلیفه‌ای باشد که وصیت به او می‌رسد، یا در مرحله یا مراحل رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می‌کند [٥٥].

وهناك روايات بيّنت هذه الحقيقة، وهي أنّ التقول في هذه الآية هو بخصوص النص الإلهي: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: (سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: "يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ"، قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: "وَاللَّهِ مُتِمُّ نُورِهِ"، قَالَ: وَاللَّهِ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ ... قُلْتُ: قَوْلُهُ: "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ"، قَالَ: يَعْنِي جَبْرَائِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلَايَةِ عَلِيِّ (ع). قَالَ: قُلْتُ: "وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ"، قَالَ: قَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَابٌ عَلَى رَبِّهِ وَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيِّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا، فَقَالَ: إِنَّ وَلَايَةَ عَلِيِّ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [الكافي: ج 1 ص 434].

روایاتی وجود دارد که این حقیقت را روشن می‌کنند: این که «تقول» در این آیه، مربوط به نص الهی است:

محمد بن فضیل از ابوالحسن (ع) روایت می‌کند: «از سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند». فرمود: «می‌خواهند

ولایت امیرالمؤمنین (ع) را با دهان‌هایشان خاموش کنند». عرض کردم: و خدا نور خود را کامل می‌کند. فرمود: «خدا نور امامت را کامل می‌کند...». عرض کردم: سخن خداوند: (قرآن سخن فرستاده‌ای کریم است). فرمود: «یعنی جبرئیل، از سوی خدا، در مورد ولایت علی (ع). (راوی) می‌گوید: عرض کردم: (سخن شاعر نیست، تعداد کمی ایمان می‌آورند). فرمود: «گفتند: محمد به پروردگارش دروغ می‌بندد و خداوند او را به این موضوع در مورد علی، امر نکرده است، به همین دلیل خداوند (این آیه از) قرآن را فرستاد». فرمود: «ولایت علی، از سوی پروردگار جهانیان است و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم» [۵۶].

كما أنّ الإمام الصادق (ع) يقول: (إنّ هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره) [الكافي - للكليني: ج 1 ص 372].  
همان‌طور که امام صادق (ع) می‌فرماید: «این امر را جز صاحبش ادعا نمی‌کند، مگر این که عمرش کوتاه می‌شود.» [57]

فالمبطل مصروف عن ادعاء الوصية الإلهية الموصوفة بأنها تعصم من تمسك بها من الضلال، أو أنّ ادعاءه لها مقرون بهلاكه قبل أن يظهر هذا الادعاء للناس، حيث إنّ إمهاله مع ادعائه الوصية يترتب عليه إما جهل وإما عجز أو كذب من وعد المتمسكين به بعدم الضلال، وهذه أمور محالة بالنسبة للحق المطلق سبحانه، ولهذا قال تعالى: (لأخذنا منه باليمين @ ثمّ لقطعنا منه الوتين). وقال الصادق (ع): (تبر الله عمره).

فرد باطل از ادعا به وصیت الهی، بازداشته شده است؛ وصیتی که مُتّصف به این شده است، که هر فردی که به آن چنگ زند را گمراه نمی‌کند؛ ادعای فرد باطل، باعث هلاک شدن او می‌شود، قبل از این که این ادعا را برای مردم، ظاهر کند، زیرا فرصت دادن به او تا وصیت را مدعی شود، دلیل بر نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی فردی است که

به افرادی که وعده‌ی عدم گمراهی به خاطر چنگ زدن به وصیت را داده است، می‌باشد و این مواردی است که برای (خدای) حق مطلق سبحان محال است، و به همین دلیل خدای متعال فرموده است: (با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) و امام صادق (ع) فرمود: «خدا عمر او را کوتاه می‌کند.»

وللتوضیح أكثر أقول: إن الآية تطابق الاستدلال العقلي السابق وهو أن الادعاء ممتنع وليس ممكناً، فإن قوله تعالى: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ @ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ @ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)، معناه أن الهلاك ممتنع لامتناع التقول أي أنه لو كان متقولاً لهلك [٥٨]، والآية تتكلم مع من لا يؤمنون بمحمد (ص) والقرآن، وبالتالي فالاحتجاج بالكلام في الآية ليس بها كونها كلام الله؛ لأنهم لا يؤمنون بهذا، بل الاحتجاج هو بمضمون الآية، أي احتجاج بما هو ثابت عندهم عقلاً وهو أن النص الإلهي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به لا يمكن أن يدعيه غير صاحبه؛ لأن القول بأنه يمكن أن يدعيه غير صاحبه يلزم منه نسب الجهل أو العجز أو الكذب لله سبحانه وتعالى.

برای توضیح بیشتر می‌گوییم: آیه، منطبق بر استدلال عقلی گفته شده می‌باشد؛ این که ادعا (ی وصیت) محال است و (اصلاً) ممکن نمی‌باشد. سخن خداوند متعال: (و اگر (محمد) بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) به این معنا است که هلاک نمودن (توسط خداوند) غیرقابل اجتناب است؛ یعنی اگر او «تقول کند» (ادعا کند)، هلاک می‌شود [٥٩]. مخاطب این آیه افرادی هستند که به محمد (ص) و قرآن ایمان ندارند، بنابراین احتجاج نمودن به این سخن، در آیه، به این دلیل که سخن خداوند است، نمی‌باشد، چون آنها به خداوند ایمان ندارند، بلکه احتجاج به مضمون آیه است، یعنی احتجاج به مطلبی که از جهت عقلی برای آنها ثابت شده است؛ یعنی این که نص الهی که به بازدارنده از گمراهی بودن آن برای فردی که به آن چنگ می‌زند، اشاره شده است، غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند مدعی داشته باشد؛ زیرا اگر بگوییم فردی

غير از صاحب (اصلى) آن بتواند آن را ادعا کند، لازم می‌شود به خدای سبحان و متعال نسبت نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی داده شود.

إذن فلا يمكن - عقلاً وقرآناً وروايةً - أن يحصل ادعاء النص الإلهي التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أي أن النص محفوظ من الادعاء حتى يدعيه صاحبه ليتحقق الغرض من النص وهو منع الضلال عن المكلف المتمسك به كما وعده الله سبحانه.

بنابراین، از جهت عقلی، قرآنی و روایی، امکان ندارد که فردی بتواند نص الهی تشخیصی را ادعا کند؛ (نصی که) مُتَّصِف به این شده است که برای فردی که به آن چنگ زند، بازدارنده از گمراهی است؛ یعنی نص، از این که فردی بتواند آن را ادعا کند، حفظ شده است تا این که صاحبش آن را ادعا کند و هدف از نص، محقق شود، که همان جلوگیری از گمراه شدن مکلفینی است که به وصیت چنگ زده‌اند؛ همان‌طور که خدای سبحان به آن وعده داده است.

[17] - زخرف: 57 تا 61

[18] - هذه بعض أقوال المفسرين:

من الشيعة:

الطبرسي: [ولو نشاء لجعلنا منكم] أي بدلاً منكم معاشر بني آدم (ملائكة في الأرض يخلفون) بني آدم أي يكونون خلفاء منهم. والمعنى: لو نشاء أهلكناكم، وجعلنا الملائكة بدلکم سكان الأرض، يعمرونها، ويعبدون الله [مجمع البيان: ج 9 ص 90. مكارم الشيرازي: [ولئلا يتوهموا أن الله سبحانه محتاج لعبوديتهم، وأنه يصر عليها، فإنه تعالى يقول في الآية التالية: "ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون" ملائكة تخضع لأوامر الله، ولا تعرف عملاً إلا طاعته وعبادته] الأمثل: ج 16 ص 81. ومن السنة:

الطبري: [... عن مجاهد، قوله: لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون قال: يعمرن الأرض بدلاً منكم] جامع البيان: ج 25 ص 115.

ابن كثير: [وقوله عز وجل "ولو نشاء لجعلنا منكم" أي بدلکم "ملائكة في الأرض يخلفون"] تفسير ابن كثير: ج 4 ص 143.

شیعه:

طبرسی: «(اگر می‌خواستیم، از میان شما قرار می‌دادیم)» یعنی به جای شما، گروه بنی آدم «(فرشتگانی که در زمین خلافت کنند)» در میان بنی آدم، تا جانشینان آنها شوند، و معنای آیه به این صورت می‌باشد: «اگر می‌خواستیم، آنها را هلاک می‌کردیم و فرشتگان را به جای شما، ساکنان زمین قرار می‌دادیم، تا آن را آباد کنند و خدا را بپرستند». (مجمع البیان: ج 9 ص 90)

مکارم شیرازی: تا آنها فکر نکنند، خداوند به پرستش آنها نیازمند است و خداوند بر آن اصرار دارد. خداوند متعال در آیه بعدی می‌گوید: «(اگر می‌خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می‌دادیم تا در زمین خلافت کنند)» فرشتگانی که فرمان خدا را می‌پذیرند، و کاری جز اطاعت و پرستش خدا نمی‌شناسند. (الأمثل (تفسیر نمونه): ج 16 ص 81)

اهل سنت:

طبری: .... مُجاهد، می‌گوید: «(اگر می‌خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می‌دادیم تا در زمین خلافت کنند)» می‌گوید: زمین را به جای شما آباد کنند. (جامع البیان: ج 25 ص 115)

ابن کثیر: سخن خدای عزوجل: «(اگر می‌خواستیم از میان شما قرار می‌دادیم)» یعنی به جای شما «(فرشتگانی که در زمین خلافت کنند)». (تفسیر ابن کثیر: ج 4 ص 143)

[20] - طه: 116

[21] - بقره: 34

[22] - بقره: 30

[23] - ص: 26

[24] - روی الکلبینی: [18-.. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّ فِيكَ شَبَهًا مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَلَوْلَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَالٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَهَ، قَالَ: فَغَضِبَ الْأَعْرَابِيَّانِ وَالْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَعِدَّةٌ مِنْ قُرَيْشٍ مَعَهُمْ فَقَالُوا: مَا رَضِيَ أَنْ يَضْرِبَ لِابْنِ عَمَّةٍ مَثَلًا إِلَّا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (ص) فَقَالَ: (وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ وَقَالُوا أَلْهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ) يَعْنِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ: (مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ) قَالَ: فَغَضِبَ الْحَارِثُ بْنُ عَمْرٍو الْفَهْرِيُّ فَقَالَ: (اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ) أَنْ بَنِي هَاشِمٍ يَتَوَارَثُونَ هِرْقَلًا بَعْدَ هِرْقَلٍ (فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ) فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَقَالَةَ الْحَارِثِ وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا ابْنَ عَمْرٍو إِمَّا تَبْتُ وَإِمَّا رَحَلْتُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ بَلْ

تَجْعَلُ لِسَائِرِ قُرَيْشٍ شَيْئاً مِّمَّا فِي يَدَيْكَ فَقَدْ ذَهَبَتْ بَنُو هَاشِمٍ بِمَكْرَمَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (ص): لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ قَلْبِي مَا يُتَابِعُنِي عَلَى التَّوْبَةِ وَلَكِنْ أُرْحَلُ عَنْكَ فَدَعَا بِرَاحِلَتِهِ فَزَكَّيَهَا فَلَمَّا صَارَ بِظَهْرِ الْمَدِينَةِ أَتَتْهُ جَنْدَلَةٌ فَزَضَّحَتْ هَامَتَهُ ..... [الكافي: ج 8 ص 57.

[25] - كلینی روایت می کند: 18 - .... ابو بصیر می گوید: یک روز رسول الله (ص) نشستند بودند که امیرالمؤمنین (ع) آمد. رسول الله (ص) به ایشان فرمود: «تو به عیسی بن مریم (ع) شباهتی داری. اگر گروهی از امت من در مورد تو سخنانی که نصاری در مورد عیسی بن مریم (ع) گفته بودند، نمی گفتند، در مورد تو سخنی می گفتیم که هر وقت از جلوی گروهی از مردم عبور کنی، خاک زیر پاهایت را به عنوان تبرک بگیرند» (راوی) می گوید: دو اعرابی و مغیره بن شعبه و گروهی از قریش که با آنها بودند، خشمگین شدند و گفتند: برای پسر عمویش راضی نشد که مثالی کمتر از عیسی بن مریم (ع) بزند. خداوند بر پیامبرش (ص) (این آیه را) فرستاد و فرمود: «وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می شود، قوم تو، از آن مثال باز می دارند، و (در پاسخ) می گویند: آیا خدای ما بهتر است یا او. آنها این سخن را برای مجادله می گویند؟ بلکه آنها قومی هستند که (با تو) دشمنی می کنند. او (فرزند مریم) بنده ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم، و اگر می خواستیم، از شما (یعنی از بنی هاشم) فرشتگانی قرار می دادیم که در زمین خلافت کنند». (راوی) می گوید: «حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: خدایا اگر این حق و از جانب تو است (یعنی بنی هاشم مانند پادشاهی، بعد از پادشاهی دیگر (حکومت را) به ارث می برند) سنگی از آسمان بر ما ببار یا برای ما غذایی دردناک بیاور خدا». خداوند پاسخ سخن حارث را فرستاد و این آیه فرستاده شد: «(خدا آنها را تا زمانی که بین آنها هستی، عذاب نمی کند، و خداوند تا زمانی که درخواست آمرزش می کند، آنها را عذاب نمی کند)». بعد، پیامبر (ص) به او فرمود: «ای ابن عمرو، یا توبه کن یا برو» گفت: «ای محمد (ص)، برای بقیه ی قریش چیزی قرار می دهی که (اختیار آن) در دستان تو است. بنی هاشم، کرامت عرب و عجم را می برند». پیامبر (ص) به او فرمود: «این به اختیار من نیست، این مربوط به خدای تبارک و تعالی است». گفت: «ای محمد، دلم به توبه راضی نمی شود، ولی از نزد تو می روم». مرکب خود را گرفت و سوار آن شد. وقتی پشت مدینه رسید، جندله آمد و سر او را شکست.... (کافی: ج 8 ص 57)

[26] - هذا تعليل لكون المقصود بالملائكة في الآية (ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة) هم آل محمد (ع).

[27] - سیاتی ذکرها.

[28] - إن ارتباط الآية بأل محمد الأوصياء (بل وفي المهدي منهم بالخصوص) أمر أكدته روايات الفريقين؛ [عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله عز وجل: (وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ)، قال: عنى بذلك أمير المؤمنين (ع). وقال: قال رسول الله (ص): يا علي، أنت علم هذه الأمة، فمن اتبعك نجا، ومن تخلف عنك هلك وهوى] البرهان: ج 4 ص 897. و [عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا جعفر (ع) عن قول الله عز وجل: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً)، قال: هي ساعة القائم (ع) تأتيهم بغتة] تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 571.

وأخرج الحاكم [عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله (ص) "وإنه لعلم للساعة" فقال: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهبت أمانها ما يوعدون، وأنا أمان لأصحابي ما كنت فإذا ذهبت أمانهم ما يوعدون، وأهل بيتي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيتي أمانهم ما يوعدون. صحيح الاسناد ولم يخراه] المستدرک: ج 2 ص 448.

وقال المناوي: [قال مقاتل في (وإنه لعلم للساعة) إنه المهدي يكون في آخر الزمان] فيض القدير: ج 5 ص 383.



[29] - قید (حتی یدعیه صاحبه) یوضح أنّ الحفظ الالهي للنص غایته تتحقق باحتجاج صاحبه به وکشفه له، وأی ادعاء له بعد ذلك من قبل غيره يعتبر ادعاء سفیه ولا قيمة له، إذ لو كان النص له لاهتدى إليه قبل أن يهدیه إليه من کشفه، وسیکون حاله تماماً کحال من يأتي اليوم ویزعم أنه من اکتشف النظرية النسبية، وأقل ما يقال عنه إنه مجنون وسفیه !!

[30] - به این دلیل منظور از فرشتگان در آیه، آل محمد (ع) هستند: «اگر می خواستیم، از میان شما افرادی مثل فرشته قرار می دادیم».

[31] - این موضوع (در آینده) خواهد آمد.

[32] - ارتباط این آیه به آل محمد (ع) اوصیا (به خصوص مهدی (ع)) مسأله‌ای است که روایات هر دو گروه (شیعه و اهل سنت) به آن تأکید دارد؛ زراره بن اعین می گوید: از امام صادق (ع) در مورد سخن خدای عزوجل پرسیدم: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «منظور ایشان امیرالمؤمنین (ع) است». (امام صادق (ع)) فرمود: «رسول الله (ع) فرمود: ای علی، تو علم این امت هستی، هر فردی از تو دنباله روی کند، نجات می یابد، هر فردی از تو سرپیچی نماید، هلاک می شود و از بین می رود»: برهان: ج 4 ص 897.

زراره می گوید: از امام باقر (ع) در مورد این سخن خدای عزوجل پرسیدم: «آیا منتظر ساعت هستند که به یک باره بیاید» فرمود: «این ساعت قائم (ع) است که به یک باره می آید»: تاویل آیات ظاهره: ج 2 ص 571

حاکم از جابر<sup>ه</sup> نقل می کند که رسول الله (ص) فرمود: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «ستاره‌ها برای اهل آسمان، (مایه) امان هستند، وقتی بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می آید و من تا زمانی که هستم، برای یارانم (مایه) امانم، وقتی بروم، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می آید و اهل بیت (ع) من (مایه) امان امت من هستند، وقتی اهل بیت من بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می آید»: مستدرک: ج 2 ص 488.

مناوی می گوید: مقاتل در مورد آیه‌ی «و این علمی برای ساعت است» می گوید: او مهدی آخرالزمان (ع) است: فیض القدير: ج 5 ص 383.

[33] - قید «تا این که صاحب آن، مدعی وصیت شود» روشن می کند که غرض محافظت خداوند از نص، به واسطه‌ی احتجاج صاحب آن و آشکار شدن آن، مُحقق می شود، و هر ادعایی بعد از آن، از سوی دیگران، ادعایی سفیهانه و بی ارزش است؛ زیرا اگر نص برای او بود، قبل از این که به فردی که وصیت را آشکار کرده است، هدایت کند، به او (فرد مدعی دوم) هدایت می کرد. وضعیت چنین فردی مثل کسی است که امروز می آید و فکر می کند که نظریه‌ی نسبیت را کشف کرده است؛ کمترین چیزی که در مورد او گفته می شود این است که چنین فردی دیوانه و نادان است!

[34] - بیّن آل محمد (ع) فی روایاتهم أنّ صاحب الأمر یعرف باحتجاجه بالوصية، [عن الحارث بن المغيرة النصري، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): بم یعرف صاحب هذا الأمر؟ قال: بالسکينة والوقار والعلم والوصية] الخصال للصدوق: ص 200.

[35] - آل محمد (ع) در روایات خود روشن کرده اند که صاحب الأمر با احتجاج به وصیت شناخته می شود. حارث بن مغیره نصری می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: صاحب الأمر چگونه شناخته می شود؟ فرمود: «با آرامش و سنگینی و علم و وصیت»: خصال صدوق: ص 200.

[36]- روى الكليني: [3... عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَمَّتِ الْيَهُودِيَّةُ النَّبِيَّ (ص) فِي ذِرَاعٍ وَكَانَ النَّبِيُّ (ص) يُجِبُّ الذَّرَاعَ وَالْكَتِفَ وَيَكْرَهُ الْوَرِكَ لِقُرْبِهَا مِنَ الْمَبَالِ [الكافي: ج 6 ص 315.

وأخرج البخاري: [.. عن أنس ابن مالك رضي الله عنه ان يهودية أتت النبي صلى الله عليه وسلم بشاة مسمومة فأكل منها فجئ بها فقيل: ألا نقتلها، قال: لا، قال: فما زلت أعرفها في لهوات رسول الله صلى الله عليه وسلم] صحيح البخاري: ج 3 ص 141.

قال الشيخ المفيد عن النبي (ص): (وقبض بالمدينة مسموماً يوم الاثنين لليلتين بقيتا من صفر) المقنعة: ص 456. ومثله العلامة الحلبي في المنتهى: ج 2 ص 887.

[37] - بقر: 180

[38] - كليني روايت می کند: امام صادق (ع) فرمود: «یک زن يهودی به پیامبر (ص) سمّ در بازو (ی گوشت بره) داد. پیامبر (ص) (گوشت) بازو و کتف را دوست داشت و بالای ران را به خاطر نزدیکی به محل إدرار، دوست نداشت»: کافی: ج 6 ص 315.

بخاری می گوید: .... انس بن مالک (رض) می گوید: زنی يهودی، بزّه ی مسمومی نزد پیامبر (ص) آورد. از آن خورد. آن زن را آوردند. به او گفته شد: آیا او را بکشیم. (پیامبر (ص)) فرمود: «خیر،...»: صحیح بخاری: ج 3 ص 141.

شیخ مفید در مورد پیامبر (ص) می گوید: در مدینه، مسموم از دنیا رفتند، روز دوشنبه، دو شب از (ماه) صفر باقی مانده بود: المقنعه: ص 456 و علامه حلّی نظیر آن را در المنتهى ج 2 ص 887 آورده است.

[39]- قال ابن الأثير عن (هجر): [أي اختلف كلامه بسبب المرض، على سبيل الاستفهام، أي هل تغير كلامه واختلط لأجل ما به من المرض؟ وهذا أحسن ما يقال فيه، ولا يجعل إخباراً، فيكون إما من الفحش أو الهذيان. والقائل كان عمر، ولا يظن به ذلك] النهاية في غريب الحديث والأثر: ج 5 ص 246. ولا يخفى أنّ الكلمة بصورة الإخبار وردت في صحيح مسلم وغيره. قال عبد الرحمن ابن الجوزي (ت: 597 هـ): [اتفق العلماء في الذين أراد أن يكتب له رسول الله على وجهين؛ أحدهما: أراد أن ينص على الخليفة من بعده، والثاني: أن يكتب كتاباً في الأحكام يرتفع معه الخلاف، والأول أظهر. وقوله: "حسبكم كتاب الله": وإنما خاف عمر أن يكون ما يكتبه في حالة غلبة المرض الذي لا يعقل معها القول ولو تيقنوا أنه قاله مع الافاقة لبادروا إليه] كشف المشكل من حديث الصحيحين: ج 2 ص 315، تحقيق علي حسين البواب.

[40] - ابن اثير در معنای «هجر» می گوید: یعنی به خاطر بیماری، سخنانش دچار اختلاف شد، البته (این جمله) سؤالی است، یعنی: آیا سخنانش تغییر کرده است و به خاطر بیماری دچار تناقض شده است؟ این بهترین معنایی است که در مورد این می توان گفت. این جمله خبری نیست، چون در این صورت، فحش یا هذیان می شود. گوینده ی سخن، عمر بود، و نمی توان (از او) چنین معنایی را انتظار داشت. (النهاية في غريب الحديث و الاثر: ج 5 ص 246). پوشیده نیست که این جمله در صحیح مسلم و غیر آن، به صورت (جمله) خبری است.

عبد الرحمن بن جوزی می گوید (تولد: 591 هـ): علما در مورد مطلبی که رسول الله (ص) می خواست بنویسد، اتفاق نظر دارند که یکی از این دو صورت است: اول: ایشان می خواست، خلیفه ی بعد از خودش را تعیین کند. دوم: ایشان می خواست نوشتاری در (باب) احکام بنویسد که به واسطه ی آن اختلاف از بین برود؛ که اولین مورد بهتراست. سخن عمر که گفت:

«کتاب خدا برای ما کافی است» به این دلیل است که او می‌ترسید، آنچه در حالت بیماری نوشته می‌شود، مطلبی باشد که عاقلانه نباشد ولی اگر می‌دانستند ایشان درحالت هوش‌یاری این سخن را می‌فرماید، به آن مُبادرت می‌کرد (و از رسول الله (ص) می‌خواست که آن را بنویسد). (کشف المشکل من حدیث الصحیحین: ج 2 ص 315، تحقیق علی حسین البواب).

[41] - صحیح بخاری: ج 4 ص 4168

[42] - صحیح مسلم - کتاب الوصیت

[43] - کتاب سلیم بن قیس: ص 398

[44] - کتاب سلیم بن قیس: ص 211

[45] - غیبت نعمانی: ص 81

[46] - بزّ به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان (مترجم).

[47] - ثفنّه به معنای پینه‌ای است که سر زانو می‌بندد و آن حضرت را به واسطه‌ی پینه‌ی زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده‌اش می‌بست، ذی الثّفنات می‌گفتند (مترجم).

[48] - کتاب غیبت - شیخ طوسی رحمه الله

[49] - إنَّ نص النبي (ص) علی من یخلفه إنما هو بأمر الله سبحانه، وقد تقدم قوله (ص) للحارث بن عمرو في رواية الكافي المتقدمة: [لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ، ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى]. والله تعالى يقول عن نبيه: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) [النجم: 4-3]، وروى الكليني: [2... عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: أَنْزَلَنَ الْمُوصِي مِنَّا يُوصِي إِلَيَّ مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (ص) لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَيَّ صَاحِبِهِ] الكافي: ج 1 ص 278.

[50] - نص پیامبر (ص) بر فردی که جانشین او می‌شود، فقط به دستور خدای سبحان است. در روایت قبل که از کافی نقل شد سخن پیامبر (ص) به حارث بن عمرو: «(این مسأله به اختیار من نیست، این به اختیار خدای تبارک و تعالی است)» خداوند در مورد پیامبرش می‌فرماید: «(از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه سخنان او وحی است که به او می‌رسد)». کلینی روایت می‌کند: ۲- .... از عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ که گفت: «(امام صادق (ع) می‌فرماید: «آیا فکر می‌کنید فردی از ما که وصیت می‌کند، به هر شخصی که خودش دوست دارد وصیت می‌کند؟! به خدا قسم نه! این عهده‌ی از خدا و پیامبرش (ص) است، تا این که امر به صاحبش برسد»»)» (کافی: ج ۱ ص ۲۸۷).

1- حاقه: 44 - 46

[52] - لذا وصفها رسول الله (ص) بأنها كتاب عاصم من الضلال لمن تمسك بها، وعدَّ الحق سبحانه وصية عيسى (ع) بمحمد (ص) بينة إلهية من بين البينات التي جاء بها، قال تعالى: (وَأِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ

إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ) [الصف: 6]، ولا تكون الوصية بينة إلهية لو أمكن ادعاؤها من قبل مدعٍ مبطل.

[53] - به همین دلیل رسول الله (ص) این وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی برای فردی که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است. حق تعالی، وصیت عیسی (ع) به محمد (ص) را دلیل روشنی از دلایلی که آورده است، شمرده است. خدای متعال فرمود: «(و زمانی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل فرمود: ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، و آنچه از تورات (و) پیش از من است را تصدیق می‌کنم، و به شما بشارت پیامبری که بعد از من می‌آید را می‌دهم، (که) نام او احمد است. وقتی دلایل روشن را آورد گفتند: این سحری آشکار است)» (صف: 6). در صورتی که مدعی باطلی بتواند ادعای وصیت کند، وصیت دلیل روشنی از سوی خدا نخواهد بود.

[54] - أما حفظ النص في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، فمثاله نقل الوصية بمحمد (ص) من قبل الله إلى عيسى (ع)، أو نقل الوصية بعلي وولده الطاهرين (ع) من قبل الله إلى محمد (ص)، وأما حفظ النص على مستوى وصوله إلى الخليفة الذي سيديعه فهو قد يمر بمرحلة واحدة كما في وصول وصية رسول الله (ص) إلى الامام علي (ع)، أو يمر بعدة مراحل كما في وصولها إلى المهدي الأول (أحمد) أو وصول وصية عيسى بمحمد إلى محمد (ص). والحفظ الإلهي للنص موجود في جميع تلك الحالات والمراحل.

[55] - اما حفظ نص، در مرحله‌ی انتقال این وصیت به خلیفه‌ای که وصیت به او می‌رسد، مثل انتقال وصیت به محمد (ص) از سوی خدا به عیسی (ع)، یا انتقال وصیت به علی و فرزندانش پاکش (ع)، از سوی خدا به محمد (ص)، می‌باشد. اما حفظ نص، در مرحله‌ی رسیدن به خلیفه‌ای که آن را ادعا می‌کند، گاهی یک مرحله را طی می‌کند، مثل رساندن وصیت رسول الله (ص)، به امام علی (ع)، و گاهی از مراحل متعددی عبور می‌کند مثل رسیدن به مهدی اول (احمد) یا رسیدن وصیت عیسی (ع) نسبت به محمد (ص)، به محمد (ص)، و حفاظت نص الهی در همه‌ی این حالات و مراحل برقرار است.

[56] - کافی: ج 1 ص 434

[57] - کافی - کلینی: ج 1 ص 372

[58] - قال ابن منظور: [قال الجوهري: (لو) حرف تمنّ، وهو لامتناع الثاني من أجل امتناع الأول، تقول: لَوْ جِئْتَنِي لَأَكْرَمْتِكَ] لسان العرب: ج 15 ص 470. والأول في الآية هو التَقَوْل (تَقَوْل علينا ..) والثاني هو الهلاك (لأخذنا منه باليمين ..)، و(لو) تفيد أنّ الهلاك ممتنع لأجل امتناع التَقَوْل.

[59] - ابن منظور می‌گوید: جوهری می‌گوید: «لو» حرف تَمَنَّى (آرزو) است، و معنایش این است که (جمله‌ی) دوم به خاطر نشدنی بودن (جمله‌ی) اول اتفاق نمی‌افتد، می‌گویی: «اگر نزد من بیایی، تو را اِکرام می‌کنم». (جمله‌ی) اول در آیه، «تَقَوْل» است، «اگر بر ما سخنانی ببندد» و (جمله‌ی) دوم هلاک نمودن است، «با قدرت او را می‌گیریم» و «لو» (اگر) در اینجا به این معنا است که هلاک نمودن اتفاق نمی‌افتد، زیرا «تَقَوْل» رخ نمی‌دهد.